

## تحلیلی بر خشونت علیه زنان در خانواده (با نگاهی به جامعه ترکیه)

نرمینه معینیان<sup>1</sup>

### چکیده

در این مقاله خشونت علیه زنان (از سوی همسران) به عنوان یک مسأله مهم اجتماعی (به ویژه در کشور ترکیه) بررسی و عوامل مؤثر بر این مسأله، تئوری‌های تبیین‌کننده آن و راه‌حل‌های مؤثر در پیش‌گیری یا درمان این معضل مورد دقت قرار گرفته است. برای جمع‌آوری اطلاعات و تدوین مطالب از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است. خشونت به عنوان رفتاری علیه تمامیت جسمی یا معنوی، اخلاقی، روحی، اموال یا ارزش‌های فرهنگی و سمبلیک دیگری تعریف می‌شود. خشونت علیه همسر (زن) به چند صورت خشونت احساسی، کلامی، اقتصادی، جنسی و بدنی خود را نشان می‌دهد. طبق یافته‌های این بررسی از عوامل مؤثر بر این نوع خشونت می‌توان از مشکلات اقتصادی مانند فقر یا بیکاری، مصرف الکل به وسیله شوهر، برآورده نشدن انتظارات مربوط به نقش‌های جنسیتی توسط زن یا شوهر و دخالت دیگران در امور زندگی زوجین نام برد. همچنین برخی موانع ناشی از باورهای نهادی شده به تداوم این مشکل کمک می‌کند. طبق بررسی‌های صورت گرفته در کشور ترکیه (که البته این مشکل بسیاری از جوامع مشابه از جمله در ایران نیز می‌تواند صادق باشد) زنان خشونت دیده ترجیح می‌دهند این مشکل را پنهان نگه دارند و آن را به کسی از جمله خویشاوندان، پلیس یا متخصصان روان‌شناسی و مددکاری اجتماعی بازگو نکنند، زیرا بر این باورند که در این مورد از طرف اطرافیان مورد سرزنش قرار گرفته، به بی‌لیاقتی در ایفای نقش بایسته خود متهم خواهند شد، این امر از سویی از یاری گرفتن این زنان از امکانات حمایتی جامعه ممانعت می‌کند و از سوی دیگر تمکین در مقابل رفتار خشونت‌آمیز شوهر، این رفتار را در وی به یک عادت تداوم

<sup>1</sup> - مربی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تبریز، گروه علوم اجتماعی، ایران، تبریز. [Moeinian@iaut.ac.ir](mailto:Moeinian@iaut.ac.ir)

یابنده تبدیل می‌کند، فرهنگ عامیانه جامعه نیز تا حدودی به خشونت مردان مشروعیت می‌بخشد حتی رسانه‌ها، به ویژه سریال‌های تلویزیونی با نشان دادن مرد به عنوان فاعل خشونت و زن (همسر) به عنوان تسلیم آن، این آسیب اجتماعی را هرچه بیشتر تقویت می‌کنند. برخی تئوری‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی درصدد تبیین خشونت برآمده‌اند مانند تئوری غریزه‌گرایی فروید که بروز خشونت را در نتیجه فرافکنی غریزه‌ی مرگ به سوی قربانی تلقی می‌کند، تئوری مونیخ که بروز خشونت را نتیجه وارد آمدن آسیب عصبی، فیزیولوژیک بر فرد تحت تأثیر تحمل فشارهای زندگی می‌داند. از میان این نظریه‌ها، نظریه یادگیری جایگاه ویژه‌ای دارد. متفکران این دیدگاه خشونت را به عنوان مدل رفتاری تلقی می‌کنند که به ویژه در فرایند اجتماعی شدن در دوران کودکی توسط کودکانی که خشونت را در خانواده خود تجربه می‌کنند، آموخته می‌شود. یافته‌های پژوهشی در مورد تأثیر خشونت در زنان، اثرات شدید روحی و روانی مانند افسردگی، ترس و اضطراب، انزوا و فوبی‌های مختلف را نشان می‌دهد. برای پیشگیری یا درمان این مشکل مهم ابتدا رفع موانع ذهنی و فرهنگی که این نوع خشونت‌ها را مشروعیت می‌بخشند و توجه می‌کنند لازم است، سپس روش‌هایی مانند توانمندسازی زنان، ارائه خدمات مشاوره‌ای مستمر به هر دو طرف، حمایت قانونی و نهادین و اقتصادی از زنان، کنترل برنامه‌های رسانه‌ای و اصلاح ساختار اقتصادی جامعه ضروری است.

### واژه‌های کلیدی:

خشونت احساسی، خشونت کلامی، خشونت اقتصادی، خشونت جنسی، خشونت بدنی، مشروعیت‌سازی خشونت، نقش جنسیتی

### مقدمه

خشونت علیه زنان در خانواده یکی از مسائل مهم متداول در مناطق شهری و روستایی اکثر جوامع بشری است که زندگی زنان و سایر افراد خانواده را به طرز جدی تحت تأثیرات منفی قرار می‌دهد و زمینه بیماری‌های روحی و جسمانی متعددی را در آنها فراهم می‌آورد. فرزندان خانواده‌هایی که رفتار خشونت‌آمیز علیه مادران خود را شاهد می‌شوند؛ چه در کودکی و چه در دوران جوانی در حیات اجتماعی، تحصیلی دچار مشکلات فراوان هستند اغلب آنها خشونت را چون مدلی می‌آموزند و آن را به نحوی در روابط اجتماعی خود و یا در آینده حیات زناشویی‌شان اعمال می‌کنند.

خشونت علیه همسر هر دو نوع خشونت زن علیه شوهر و یا شوهر علیه زن را دربر می‌گیرد؛ لیکن در این مقاله تنها بعد خشونت علیه زن در خانواده مورد دقت قرار گرفته است. زیرا در مقوله خشونت علیه همسر تنها بعدی از آن که متوجه زن است، برجستگی دارد. چرا که در تمام دنیا خشونت علیه زن (از طرف شوهر) نسبت به خشونت علیه شوهر (از طرف زن) به طور چشمگیری از آمار بالاتری برخوردار است. به علاوه بیشتر یافته‌های مبتنی بر خشونت زن علیه شوهر حاکی از وضعیتی است که زن در مقام دفاع از خود هنگام کتک خوردن، عکس‌العمل نشان داده است. طبق تحقیق (پولات 2004)<sup>1</sup> بیش از 95% از موارد خشونت علیه همسر در خانواده از طرف شوهر علیه زن اتفاق می‌افتد. طبق یافته‌های «پژوهش ملی جرم» در آمریکا در 91% از موارد خشونت علیه همسر، مقصر شوهر فعلی یا شوهر قبلی و در 5% مقصر زن فعلی یا قبلی است. با توجه به این یافته‌ها می‌توان نتیجه گرفت که زنان متعرض همسر نیز در دنیا وجود دارند، اما درصد چنین زنانی نسبت به موارد عکس آن بسیار اندک است. (وطنداش، 2003)<sup>2</sup> به نقل از (الیزا زین، 1995، 385). تا سال 1950 خشونت موردنظر از طرف عالمان علوم اجتماعی به هیچ وجه مورد توجه و پژوهش قرار نگرفته بود. تنها از سال 1970 به این طرف نسبت به ضرورت بررسی این موضوع توجه و آگاهی‌هایی شکل گرفت که در بروز آن نویسندگان فمینیستی نقش بسزایی داشتند (وطنداش، 2003). اولین قدم‌های سازمان یافته به منظور کم‌رسانی به زنان خشونت‌دیده نیز در همین سال‌ها برداشته شد و در سال 1973 در نزدیکی شهر لندن، اولین «حمایت خانه» افتتاح گردید که امروزه گسترش نظایر آن را در هزاران نقطه از جهان شاهدیم.

هدف از بررسی حاضر کنکاشی در مسأله خشونت علیه زن از طرف همسر (به ویژه در کشور ترکیه) می‌باشد، این نوع خشونت که یکی از مسایل بسیار جدی و متداول جوامع بشری است و بحران‌های شدیدی را حتی برای نسل‌های آینده ایجاد می‌کند، به واسطه‌ی این که در حوزه‌ای جرم اتفاق می‌افتد؛ معمولاً از دیدها پنهان مانده و توجه افکار عمومی را جلب نمی‌کند حتی خود این زنان نیز در بسیاری از موارد با توجیه عقلانی این مشکل به آن تسلیم می‌شوند؛ اما این تسلیم و سازگار شدن نه تنها به معنای مصون ماندن از عوارض مخرب آن نبوده، بلکه باعث تداوم عادت پرخاش در

<sup>1</sup> - polat

<sup>2</sup> - vatandaş

همسران خشن می‌گردد و به تدریج به ویرانی روحی و شخصیتی افراد خانواده منجر می‌شود. تحمل این پرخاشگری حتی در سوق دادن برخی از این زنان و فرزندانشان به سوی ارتکاب جرم، نقشی محرک بازی می‌کند؛ برای مثال 21% از زنان مجرم زندانی در ترکیه ادعا دارند که مورد خشونت همسرانشان قرار می‌گرفته‌اند (وطنداش، 2003).

برای بررسی هرچه عمیق‌تر این مشکل اجتماعی شناخت ابعاد آن، عوامل مؤثر بر آن و تبیین تئوریک این مسأله ضروری است. به این دلیل در بحث حاضر به موارد یاد شده تا حد امکان پرداخته شده، خشونت علیه زنان به پنج بعد احساسی، زبانی، جنسی، بدنی و اقتصادی تقسیم می‌شود. در مواجهه با این مشکل اجتماعی تئوری‌هایی چند دست به تبیین زده‌اند که از میان آنها چند تئوری مهم به ویژه نظریه یادگیری اجتماعی مطرح شده است. طبق این نظریه، کودکانی که در خانواده با خشونت مواجه می‌شوند، آن را به عنوان یک مدل رفتاری یا راه‌حلی برای مشکلات یا روشی برای بیان احساسات برمی‌گزینند و در روابط اجتماعی و خانوادگی خود در آینده، براساس آن عمل می‌کنند. عوامل مؤثر بر این مشکل متعددند، از عوامل اقتصادی گرفته تا بی‌هنجاری‌هایی مانند الکلیسم و یا عوامل فرهنگی مانند مشروعیت بخشیدن به خشونت و یا عوامل فردی مانند انتظارات بیش از حد و غیره. درمان و پیشگیری از این مسأله نیز به علت چند بعدی بودن و پیچیدگی موضوع باید همه جانبه و فراگیر بوده، از اصلاحات اقتصادی، فرهنگی و آموزشی گرفته تا ارائه خدمات مشاوره‌ای و حمایتی از این زنان را در بر گیرد. لیکن پنهان نگه داشته شدن خشونت در خانواده هم پژوهش و هم چاره‌جویی برای این معضل را با دشواری مواجه می‌کند.

خشونت به طور خلاصه هرگونه رفتار خشن و آزاردهنده‌ای را شامل می‌شود که از طرف یک عامل بیرونی علیه تمامیت جسمانی و روانی یک فرد اعمال می‌شود. عاملان خشونت از طریق اعمال شدت، زور و فشار بر فرد یا گروه، آنها را وادار به انجام عمل یا اعمالی برخلاف میل و اراده‌شان می‌کنند. رفتارهایی مانند آزار روحی و جسمی، کتک زدن، زخمی کردن، شکنجه کردن، مجبور کردن به انجام کاری، از اشکال رایج خشونت است. علاوه بر اینها، هرگونه آسیب‌رسانی احساسی و معنوی بر فرد تحت عنوان مفهوم خشونت جای می‌گیرد.

در مورد خشونت تعریف میچاد نیز قابل توجه است:

در عرصه کنش‌های متقابل اجتماعی افراد، اگر یکی یا برخی از افراد به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، یک بار یا در دفعات پراکنده علیه تمامیت جسمی یا معنوی، اخلاقی و روحی دیگری یا دیگران یا علیه اموال و یا ارزش‌های فرهنگی و سمبلیک آنها، به هر میزان که باشد؛ رفتارهای مضر از خود نشان دهند، به معنای اعمال خشونت است (میچاد، 1991، 11)<sup>1</sup>.

ابعاد و انواع خشونت علیه زن (به وسیله همسر):

تمامی ابعاد خشونت علیه زنان (در خانواده) را در پنج مقوله زیر می‌توان دسته‌بندی کرد (ایلک کاراجان، 1996، 25)<sup>2</sup>.

- 1 - خشونت احساسی
- 2 - خشونت زبانی
- 3 - خشونت اقتصادی
- 4 - خشونت جنسی
- 5 - خشونت فیزیکی یا بدنی

خشونت احساسی، اشکال متداول این نوع خشونت عبارت است از بی‌اعتنایی و این که به قدر کفایت نسبت به زن محبت، همدلی و توجه فیزیکی و احساسی و درک، نشان داده نمی‌شود و زن در حیطه حیاتی یکنواخت و محدود، بسته نگه داشته می‌شود. از جمله رفتارهای متداول و عمومی حاکی از این نوع شدت عبارتند از: تحقیر، سرزنش، فریاد کشیدن بر سر همسر و او را به بی‌کفایتی در انجام امور و نگهداری از فرزندان متهم کردن، حسادت در حدی بیمارگونه، تهدید کردن و ترساندن، پرده‌داری و افشای اسرار خانواده، باورهای باطل و کنکاش و جستجو در کارهای زن.

طبق یافته‌های پژوهشی که در شهر آنکارا و در بین زنان بین 18 تا 67 سال انجام گرفته 89% از زنان از همسرانشان، خشونت احساسی می‌بینند (سومر، 1998، 64)<sup>3</sup> و طبق

<sup>1</sup>-Michaud

<sup>2</sup>-Ilkcaracan

<sup>3</sup>-sümer

پژوهش ایلک کاراجان<sup>1</sup> در شهر آنکارا، از میان انواع مختلف خشونت، خشونت احساسی از انواع دیگر متداول تر است.

خشونت کلامی: تهدید، تحقیر، تمسخر و ایجاد بیزاری از اشکال متداول این نوع خشونت است. خشونت لفظی قبل از هر چیز نوعی از تهاجم محسوب می شود که نابود کردن اعتماد به نفس همسر را هدف قرار می دهد. این توهین و تحقیرها بعضاً با نسبت دادن لقبی حقارت بار به زن و تمسخر بدن و ظاهر او و یا آنچه برای او مهم می باشد، همراه است. طبق پژوهشی که به وسیله Işss صورت گرفته، 84% زنان ترکیه در معرض خشونت کلامی همسران خود قرار دارند (ایلک کاراجان، 1996).

خشونت اقتصادی: به طور عمومی، از رایج ترین شکل های این نوع خشونت علیه زنان، بی پول نگه داشتن زنان، درآمد یا دارایی زنان را از دست آنها گرفتن یا به زنان اجازه کار و فعالیت اقتصادی ندادن است. در کشور ترکیه 17% از زنان توسط همسرانشان مورد خشونت اقتصادی قرار می گیرند (ایلک کاراجان، 1996).

خشونت جنسی: خشونت جنسی علیه زن به سه صورت ممکن است تظاهر نماید.

1- در این شکل از خشونت ورود به رابطه جنسی با زور و اجبار همراه است. یعنی زن با رضایت خاطر به این رابطه وارد نمی شود، بلکه و با بی میلی به آن گردن می نهد. در این وضعیت زنان بیش از آزار جسمی، آزار روحی متحمل می شوند.

2- در این وضعیت ورود به رابطه جنسی از طرف شوهر، با خشونت و به طرز سادیستیک صورت گرفته و گاهی جراحاتی بر بدن همسر مانند زخم چاقو، کبودی چشم، شکستگی استخوان به جای می گذارد.

3- این نوع خشونت، سنگین ترین نوع خشونت جنسی را تشکیل می دهد که در آن، آسیب رسانی سادیستیک با انحرافات جنسی نیز همراه است. در این حالت اغلب زنان به زور به ایفای نقش های مشابهی که در فیلم های پورنوگرافیک مشاهده می شود؛ واداشته می شوند. در این شرایط زنان ضربه روحی سنگینی را متحمل می شوند (بیچاک، 2010)<sup>2</sup>.

<sup>1</sup>-Ilkcaracan

<sup>2</sup>-Biçak

یکی از ویژگی‌های مهم خشونت جنسی پیوند محکم آن با خشونت بدنی است. چرا که بسیاری از زنانی که مورد خشونت بدنی قرار می‌گیرند، در عین حال خشونت جنسی را نیز تجربه می‌کنند (وطنداش، 25، 2003)<sup>1</sup>. وادار کردن زنان از طرف شوهرانشان به امر فحشا نیز یکی دیگر از اشکال خشونت جنسی محسوب می‌شود. از میان سه نوع شدت جنسی، وادار کردن زنان به رابطه زناشویی بدون رضایت آنها، از همه متداول‌تر است. حتی به زعم برخی جامعه‌شناسان این رفتار نوعی تجاوز محسوب می‌شود. به نظر گیدنز تجاوز در مقیاس کلان، تنها نتیجه طغیان میل جنسی کنترل نشده نیست، بلکه در پیوند سه عنصر قدرت، برتری‌جویی و جنسیت به ظهور می‌رسد (گیدنز، 2012، 868)<sup>2</sup>.

خشونت بدنی: این نوع خشونت در برگیرنده کردارهایی است مانند کتک زدن، سیلی زدن، لگد زدن، سوزاندن و... که معمولاً رد و اثر آن بر روی بدن باقی می‌ماند و قابل مشاهده است. علاوه بر خشونت علیه زن از طرف شوهر، انواع دیگر خشونت بدنی علیه زنان مانند خشونت از سوی پدر، برادر و پسر نیز در اکثر نقاط جهان رایج است. برای مثال طبق تحقیقی که از سوی سازمان AF در مورد زنان ناپدید شده صورت گرفته، در سطح جهان از هر پنج زن یک زن مورد خشونت در خانواده قرار می‌گیرد. این میزان در مصر به 35% و در هندوستان به 45% می‌رسد. طبق گزارش جامعه پزشکی آمریکا، از هر سه زنی که به بخش اورژانس مراجعه می‌کنند و دچار مشکل جسمانی جدی هستند؛ یک زن قربانی خشونت در خانواده است. در فرانسه 85% از قربانیان خشونت را زنان تشکیل می‌دهند که 51% از این عده قربانی خشونت شوهران خودند (سوکولو، 2003، 8)<sup>3</sup> به نقل از (سومر، 1996)<sup>4</sup>.

چارچوب نظری: از مهم‌ترین تئوری‌های تبیین‌کننده خشونت می‌توان از تئوری‌های زیر نام برد:

الف - دیدگاهی که خشونت را به عنوان یک رفتار غریزی می‌داند.

ب - تئوری که خشونت را نتیجه آسیبی عصبی - فیزیولوژیک می‌شمارد.

ج - نظریه‌ای که خشونت را یک رفتار آموخته و اکتسابی محسوب می‌کند.

<sup>1</sup> - vatandaş

<sup>2</sup> - Giddens

<sup>3</sup> - sokullu

<sup>4</sup> - sümer

به نظر فروید خشونت، از غریزه (پیشران) مرگ (تاناتوس) نشأت می‌گیرد که در مقابل اروس لیبدو قرار دارد و نقشی کاملاً عکس اروس ایفا می‌کند. «غریزه مرگ» در بردارنده نیروی تخریب‌کننده حیات است که اگر این انرژی کنترل و محدود نگردد، باعث نابودی فرد می‌شود. انسان به منظور مهار غریزه مرگ مکانیزم‌های دفاعی مختلفی را در پیش می‌گیرد. برای مثال با مکانیزم دفاعی جابجایی<sup>1</sup>، این انرژی را به بیرون منتقل می‌کند و به این ترتیب رفتار تهاجم‌آمیز پدید می‌آید، به عبارت دیگر تهاجم و خشونت در واقع هدایت و تغییر جهت انرژی تخریب‌کننده از سوی خود به سمت دیگری است (فروید، 2000، 101-104)<sup>2</sup>.

به نظر فروید اگر انسان‌ها رفتار خشونت‌آمیز از خود نشان ندهند، انرژی معطوف به خشونت انباشته می‌شود و برای خود راه خروجی جستجو می‌کند. اگر این انرژی به نحوی در رفتار انعکاس نیابد، موجب بروز مسائل جدی مانند ناراحتی‌های روحی روانی می‌شود (وطنداش، 5، 2003)<sup>3</sup>. این دیدگاه فروید مورد انتقاد بسیاری از متفکران قرار گرفته، حتی برخی درست نقطه مقابل دیدگاه فروید را باور دارند و معتقدند که رفتار خشونت‌آمیز نه تنها باعث پیشگیری از خشونت‌های بعدی نمی‌شود، بلکه زمینه این امر را بیشتر آماده می‌کند (وطنداش، 6، 2003).

خشونت آسیبی عصبی فیزیولوژیک: بنا به این رویکرد در میان کسانی که در معرض استعمار و فشار شدید قرار می‌گیرند، به خاطر تجربیات تلخ‌شان در زندگی، آسیب‌های عصبی، روانی بروز می‌کند. چنین آسیبی به لحاظ زیست‌شناختی نزدیکی این افراد را با امر خشونت سبب می‌شود. یکی از مدافعین این رویکرد (عصب‌شناس پرتغالی به نام مونیز) است؛ به نظر او استرس، به عبارت دیگر سندرم سازگاری با فشارهای محیط باعث فشار عصبی می‌شود؛ بین فشار عصبی و خشونت و تهاجم رابطه‌ای معین وجود دارد. به این ترتیب که کسی که به واسطه تحمل رفتار خشونت‌آمیز دیگران و سایر فشارها، دچار استرس و فشار عصبی شده است؛ برای تخلیه این فشار، یک قربانی می‌جوید و خشونت خود را متوجه او می‌کند (وطنداش، 7، 2003).

خشونت به عنوان رفتاری آموخته: بنا به دیدگاه بسیاری از عالمان، هرگونه رفتار تهاجم‌آمیزی که در دوران کودکی تجربه می‌شود، باعث افزایش رفتار تهاجم‌آمیز و

<sup>1</sup> - displacement

<sup>2</sup> - Freud

<sup>3</sup> - vatandaş



جهان‌بینی بدبینانه در کودک می‌شود. چنین کودکی به علت این که دائماً در انتظار بروز تهدید از بیرون به سر می‌برد، در یک حالت هشدار افراطی قرار دارد و به آسانی رفتار تهاجمی از خود نشان می‌دهد. به این ترتیب به نظر استروس در شرایطی که کودک دچار فشار، خستگی و عصبانیت است، خشونت را به عنوان راه فراری از وضعیت خطرناک، مطلوب تشخیص می‌دهد و حتی می‌آموزد که خود را در مقام پرخاشگری حق به جانب تلقی کند (ایچلی، 2007، 390)<sup>1</sup>. به نظر باندورا اگر کودکان در مقابل رفتار خشونت‌آمیز خود تشویق شوند و پاداش بگیرند، ویژگی‌های مراحل بعدی زندگی آنها بر این اساس رقم می‌خورد. به نظر متخصصین، مشاهده یا تجربه هرگونه بدرفتاری در دوران کودکی، کودک را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در آینده تمایل به رفتار خشونت‌آمیز را در وی برمی‌انگیزد (کاپلان و دیگ، 1994)<sup>2</sup>. دلایل این ادعا به این ترتیب عنوان می‌شود:

- 1 - مورد خشونت قرار گرفتن یا مشاهده خشونت برای کودک به یک مدل تبدیل می‌شود. مشاهده هرگونه رفتار بد یا خوب پدر و مادر در ضمیر ناخودآگاه کودک جای می‌گیرد و هنگامی که شرایط ایجاد کند؛ الگوی عمل قرار می‌گیرد (سوی آسلان، 2003، 102)<sup>3</sup>.
- 2 - مشاهده و تجربه مدام و پی‌درپی خشونت از طرف کودک، باعث تقویت، تحکیم، و جا افتادن گرایش به خشونت در شخصیت وی می‌شود.
- 3 - براساس تجربه رفتار تهاجم‌آمیز از طرف کودکان، باور به خطرناک بودن محیط و ادراک بدبینانه‌ای نسبت به دنیا در کودک شکل می‌گیرد.
- 4 - عادت به بیان احساسات منفی نه با گفتار، بلکه با رفتار در کودک شکل می‌گیرد (وطنداش، 2003، 8)<sup>4</sup>. (سلترز و کالموس، 1988، 437)<sup>5</sup>. عواملی را که باعث بروز رفتار خشونت‌آمیز در مردان می‌شود، بررسی و سه عامل مهم را به این ترتیب عنوان کرده‌اند:

<sup>1</sup> - İçli

<sup>2</sup> - kaplan ve dig

<sup>3</sup> - soyaslan

<sup>4</sup> - vatandaş

<sup>5</sup> - seltzer,kalmus

- 1- مواجهه با خشونت در فرایند اجتماعی شدن در دوران کودکی یا نوجوانی، در آینده باعث طراحی مدلی در ذهن فرد می‌شود که براساس آن خشونت علیه زن یا فرزندان اعمال می‌شود.
- 2- تجربه هرگونه خشونت در کودکی، بعدها به الگویی برای حل مسأله تبدیل می‌شود.
- 3- تجربه خشونت در خانواده، باور به عادی و موجه بودن رفتار خشونت‌آمیز را در فرد پدید می‌آورد.

## ابزار و روش

روش پژوهش در این مقاله کیفی بوده، در جمع‌آوری اطلاعات از روش اسنادی و کتابخانه‌ای استفاده شده است. جامعه آماری کشور ترکیه و محدوده زمانی بررسی مشکل مورد نظر دو دهه اخیر می‌باشد و اطلاعات مربوط به وضعیت مشکل یاد شده در کشور ترکیه در دو دهه اخیر، از منابع اصلی به زبان ترکی استانبولی مستقیماً اخذ و به وسیله نویسنده ترجمه، و سپس مورد استفاده قرار گرفته است.

## یافته‌ها

تأثیرات منفی خشونت بر زنان: هرچند وضعیت روحی زنان قربانی خشونت به تبع ویژگی‌های شخصی آنها گوناگونی نشان می‌دهد؛ با این حال برخی نشانه‌های روحی، روانی مشترک بین آنها دیده می‌شود. بنا به پژوهشی که ایلک کاراجان در ترکیه (1996) انجام داده، در زنان خشونت دیده‌ای که به کنج خانه خزیده‌اند، حالت‌های زیر قابل مشاهده است: هراس بیش از حد، کم‌حرفی، رمیدگی، انزوا و کناره‌گیری، سندرم لرزش تمام بدن به هنگام ترس از شوهر، بی‌خوابی، احساس بی‌حالی، ناتوانی و فرسودگی، عکس‌العمل افراطی نسبت به صداها، سرگیجه، فراموشی، تپش قلب، احساس خستگی افراطی، افسردگی، سرزنش خود، ترس از کنار زدن پرده‌های اتاق، ترس از تنها بیرون رفتن هنگام شب، ناتوانی از برنامه‌ریزی برای آینده، احساس عدم امنیت، تحمل دشواری در ادای درست جملات، احساس تنهایی و بیچارگی، عدم توانایی در ارتباط چشمی در

هنگام سخن گفتن رو در رو، حالت حمله گریه‌های پی‌درپی به ویژه هنگام سخن گفتن، پژمردگی، بی‌زاری، بدبینی، خشم و ناامیدی از حیات (سوکوللو، 2003، 8)<sup>1</sup>.

شرایط مؤثر بر خشونت درون خانواده: عوامل فردی و اجتماعی مؤثر بر خشونت، بسیار متعدد است. برای مثال فشار بی‌کاری در خانواده مشکلات را به بالاترین سطح ممکن می‌رساند. ناتوانی در حل مسائل اقتصادی در حکم دعوته‌ای برای خشونت است. از طرف دیگر برآورده نکردن یا سهل‌انگاری در پاسخ به آن دسته از خواسته‌های شوهر که متناسب با نقش نهادی زن می‌باشد توسط وی، فزونی درخواست‌های زن از شوهر، دخالت دیگران در روابط بین زن و شوهر در این زمینه مؤثر است (اسلید، 1997)<sup>2</sup>. رابطه بین خشونت و مصرف الکل در کل 60% می‌باشد (وطن‌دش، 2003، 37). به طور کلی بین جرم، خشونت و مصرف الکل رابطه نیرومندی دیده می‌شود. در فرانسه 95% از پدرانی که فرزندانشان را کتک می‌زنند، الکی‌اند. سه چهارم از 60% مرتکبین جرایم شخصی و 56% از مرتکبین جرایم ناموسی الکی‌اند (سوی آسلان، 2003، 108)<sup>3</sup>.

دشواری‌های بررسی و چاره‌جویی برای مشکل خشونت علیه زنان: تا مشکلی امکان آشکار شدن نیابد و از طرف قربانی و جامعه به عنوان مشکل تعریف نشود، به سختی می‌توان اطلاعات مربوط به آن را به دست آورد و در پی راه‌حل برآمد. پنهان نگه داشته شدن این مشکل و توجیه آن به وسیله زنان و مشروعیت بخشیدن به آن از طرف فرهنگ جامعه از موانع مهم مربوط به روشن شدن این مشکل است.

پنهان نگه داشته شدن خشونت علیه زنان در خانواده: در کشور ترکیه و بسیاری از دیگر نقاط جهان، مسائل درون خانواده حتی به نزدیک‌ترین افراد نیز بازگو نمی‌شود. این امر از طرفی موجب گسترش هرچه بیشتر خشونت علیه زنان در سطح جامعه و از طرف دیگر سبب آن است که زنان مذکور هیچ نوع یاری از طرف جامعه دریافت نکنند. دلیل مخفی کردن خشونت این است که زنان از متهم شدن به این که همسر یا مادر خوبی نیستند واهمه دارند؛ زیرا از آنجایی که در فرهنگ ترکیه اطاعت از شوهر و انجام بی‌کم و کاست امور خانه با هویت زن برابر تلقی می‌شود، در پیش‌آمد خشونت علیه زن، خود زن مسؤؤل پنداشته می‌شود. از این رو زنان با رضایت به خشونت تن در داده و صدایشان را در نمی‌آورند و این مشکل را به عنوان یک مسأله خصوصی تلقی کرده، کسی را در

<sup>1</sup> - sokullu

<sup>2</sup> - slade

<sup>3</sup> - soyaslan

جریان نگذاشته و به پلیس نیز مراجعه نمی‌کنند. از طرف دیگر پزشکان نیز در صورتی که وضعیت مادی مراجعین خوب باشد، در مشاهده موارد آسیب از فرضیه احتمال وقوع خشونت و تعرض توسط شوهر چشم می‌پوشند. پلیس نیز با این باور که خشونت درون خانواده به پلیس ربطی ندارد و روابط بین اعضای خانواده عرصه‌ای غیرقابل مداخله است، این نوع مسائل را نادیده می‌گیرد (سوکولو، 2003، 10).

تحقیقات نشان می‌دهد زنانی که اقدام به خودکشی کرده‌اند مایل به فاش کردن خشونت همسرانشان نیستند. همچنین زنانی که از نظر مالی به شوهرانشان وابسته‌اند خشونت را پذیرفته‌اند و نسبت به تغییر شرایط زندگی خود هیچ اقدامی نمی‌کنند. در این میان زنانی که روابط صمیمی و نزدیکی با دوستان و خویشاوندان خود ندارند، ضعیف‌ترند. بنابراین شرایط دست یافتن به تمامی دلایل بروز این پدیده در جامعه ممکن نخواهد بود (سوکولو، 2003، 8).

مشروعیت بخشیدن به خشونت: پژوهش‌های انجام گرفته در ترکیه نشان می‌دهد که تلقی خشونت به عنوان امری مشروع و قابل قبول چه در میان مردان و چه در میان زنان مرسوم است. در بسیاری از برنامه‌های مربوط به زنان، نقش سنتی بانوان مهم جلوه داده می‌شود و رسانه‌های جمعی در تقویت و جا افتادن این باور فرهنگ عمومی که زن را به عنوان جنسی ضعیف و درجه دوم در نظر می‌گیرد، نقش بازی می‌کنند (وطنداش، 2003، 34)<sup>1</sup>.

در میان برخی فرهنگ‌ها نوشیدن الکل و اعمال خشونت توسط مرد، به بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی زن نسبت داده می‌شود. طبق چنین باورهایی در برخی از وضعیت‌ها زن مستحق خشونت دانسته می‌شود و زن ایده‌آل کدبانویی تمام عیار است که اسباب راحتی همسرش را فراهم آورده، نرم‌خو باشد و بتواند احساسات مخالفت‌آمیز و تهاجمی‌اش را نسبت به همسر، مهار کند.

در برخی از فرهنگ‌ها به مردان جهت کنترل زنانشان اجازه اعمال خشونت داده شده، حتی بعضاً این امر به وسیله قوانین صحت‌گذاشته می‌شود. برای مثال در سال 1877 قانون انگلستان به مردان اجازه می‌داد زنان خود را با شلاق ضمیم‌تر از انگشت اشاره دست تنبیه کنند. در قرن 18 و 19 مردان در مورد افراد خانواده خود اقتدار و اختیار تام داشتند. این اختیار به وسیله قوانین مورد حمایت قرار می‌گرفت و مردان برای کنترل

<sup>1</sup> - vatandaş

زنان خود می‌توانستند به تمامی راه‌های ممکن از جمله خشونت دست بزنند (ایچلی، 2007، 382)<sup>1</sup>.

توجیه عقلانی خشونت از طرف زنان: به نظر (ال ویکر)<sup>2</sup>، در نتیجه اجتماعی شدن شدید از لحاظ یادگیری نقش‌های جنسی، زن عاقبت ناگزیری خود را می‌آموزد و در زمان مواجهه با خشونت، توان فرار از آن را در خود نمی‌یابد. به این ترتیب بی‌چارگی و تحمل زن به تداوم رفتار خشونت‌آمیز شوهر کمک می‌کند.

زنانی که در معرض خشونت بدنی از طرف همسرانشان قرار می‌گیرند این حادثه را برای خود توجیه می‌کنند (جان کاتلین فرارو و جان جانستون)<sup>3</sup>. روش‌های این توجیه را چنین دسته‌بندی می‌کنند:

- 1- برخی از زنان قربانی خشونت بر این باورند که می‌توانند با تحمل این خشونت‌ها، همسرانشان را در رهایی از مشکلاتی که با آن مواجهند، یاری کنند.
- 2- برخی منشأ رفتارهای خشونت‌آمیز شوهرانشان را به عوامل بیرونی مثلاً بیکاری یا مشکلات کاری آنها نسبت می‌دهند.
- 3- زنان معمولاً تمایلی به دانستن این موضوع که آیا رفتار خشونت‌آمیز شوهرانشان در محدوده روابط اجتماعی خارج از خانه نیز اتفاق می‌افتد یا نه، ندارند.
- 4- برخی از زنان خود را در بروز حداقل بخشی از کردارهای خشونت‌آمیز همسرانشان مقصر می‌دانند.
- 5- بنا به برخی دیدگاه‌ها، زنان به خاطر برخی فشارهای دینی یا وابستگی‌شان به خانواده هسته‌ای خود، خشونت را تاب می‌آورند (وطن‌دش، 2003، 36).

به این ترتیب زنان و سایر قربانیان خشونت در خانواده به این مشکل با روش‌های مختلف توجیه عقلانی پاسخ می‌دهند. اما توجیه عقلانی خشونت توسط زنان به معنای مصون ماندن آنان از آسیب نیست. از آسیب‌ها و بیماری‌های جسمی، عصبی، روحی گرفته تا آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی این زنان را تهدید می‌کند به طوری که تحقیقات نشان می‌دهد در ارتکاب جرم زنان محکوم و مجرمی که در معرض خشونت شوهرانشان

<sup>1</sup>- İçli

<sup>2</sup>- L, waker

<sup>3</sup>- John Johnston, Ferraro, Katleen

قرار گرفته بوده‌اند، بدرفتاری شوهرانشان نقش زمینه‌ای مؤثری داشته است. برای مثال طبق تحقیق انجام شده در زندان به وسیله‌ی Içli، از میان 1070 زن مجرم 21/2% از آنان در معرض خشونت همسرانشان بوده‌اند (ایچلی، 2007، 380).

## بحث و نتایج

- پیشنهادها و راه حل‌های مربوط به مشکل خشونت علیه زنان در خانواده:
- \* لازم است ترتیبات قانونی مناسبی برای قربانیان خشونت فراهم آید و خدمات مشاوره‌ای مناسب جهت ورود جسورانه این زنان به فرایند اقدامات قانونی پیشگیرانه ارائه شده، حمایت‌های اقتصادی، روحی، قانونی از این زنان صورت گیرد.
  - \* ایجاد و گسترش حمایت خانه‌های مناسب جهت پناه دادن و یاری رساندن این زنان در جامعه ضروری است.
  - \* می‌دانیم که بخشی از فرهنگ عمومی و سنتی جامعه به امر خشونت مشروعیت می‌بخشد؛ مثل‌هایی در فرهنگ عامه وجود دارد که خشونت را توجیه می‌کنند مانند «کتک از بهشت آمده است»، یا «از جایی که پدر و مادر فرزند را می‌زنند گل می‌روید» متأسفانه تا زمانی که پایه‌های مشروعیت بخشی به خشونت باقی است، خشونت همچنان دوام خواهد یافت؛ بنابراین ارتقای سطح فرهنگ عمومی لازمه حل این مشکل است.
  - \* لازم است چنین خانواده‌هایی مستمراً از طرف متخصصان ذی ربط مورد کنترل و تعلیم قرار گیرند و به هردوی قربانیان و عاملان خشونت خدمات مشاوره‌ای ارائه گردد.
  - \* با توجه به این که کودکان خشونت را در فرآیند اجتماعی شدن فرا می‌گیرند، تعلیم کودکان و نوجوانان در زمینه رفتار مناسب و روابط صحیح بین افراد خانواده ضروری است. در این مورد به جای تعلیمات مقطعی، برنامه آموزشی طولانی و مداوم ضروری است.
  - \* با توجه به این که یکی از عوامل مهم تداوم خشونت علیه زنان، ناتوانی اقتصادی آنهاست، حمایت قانونی و نهادین اقتصادی از این زنان مفید خواهد بود.
  - \* در بروز امر خشونت، نحوه ادراک و باور نسبت به نقش‌های جنسیتی، تأثیر بسزایی دارد. بنابراین تدوین کتاب‌های درسی و غیردرسی و برنامه‌های تلویزیونی به صورتی

که از نمایش دادن مرد به عنوان عامل خشونت و نمایش دادن زن به عنوان معلول راضی و تسلیم خشونت، دور شدند، مفید خواهد بود (وطنداش، 2003، 178).<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> - vatandaş

## منابع:

- İçli, Tülin (2007), Kriminoloji, seçkin yayın evi. Ankara.
- Giddens, Anthony (2012), Sosyoloji, çeviren: Güzel, cemel, Kırmızı yayınları, İstanbul.
- Vatandaş, Celalettin (2003), Aile ve şiddet (Türkiye`de Eşler Arası şiddet), Afyon kocatepe üniversitesi yayını, Ankara.
- Sokullu, Füsün (2003), Türkiye`de Aile içi şiddet, (Dünya kriminoloji kongresi sunulan tabigler Rio de ganirə, 10-15.8-2003) Beta yayın.
- Soyaslan, Dogn (2003), Kriminoloji, yetkin yayınları, Ankara.
- Polat, Özgü (2004), Kriminoloji, Seçkin yayın, Ankara.
- Miehaud, Ives (1991), şiddet, İletişim yayınları, İstanbul.
- Bıçak, vahit (2010), suç muhakemesi Hukuku, seçkin yayıncılık, İstanbul.
- Freud, sigmund (2001), Histeri üzerine çalışmalar, çeviren: kapkın, Emre, Payel yayın evi, İstanbul.
- İlkaracan, pınar (1996), Aile içi şiddet ve cinsel teciz, İstanbul